«نومانکلاتورا» افسون قدرت

سالک، علی

معرفى کتاب نومانکلاتورا اثر-م.وسلنسکى، ترجمه غ، وثیق، انتشارات امیرکبیر، 1364، 392 صفحه، 480 ریال.

با به قدرت رسیدن بلشویکها در 7 نوامبر 1917، نخستین حکومت مارکسیستى جهان در روسیه پاى به عرصه وجود نهاد.از بدو پیدایش اتحاد شوروى، مسئله سرشت حاکمیت در این کشور در زیر پرده ضخیمى از داورى‏ها و پیشداورى‏ها از سویى، و تبلیغات و آوازه‏گرى‏ها از سوى دیگر، قرار گرفت.مارکسیست‏ها ادعا مى‏کردند که نخستین حکومت واقعا دمکراتیک و واقعا مردمى، که در آن حاکمیت از آن توده رنجبر است، به قدرت رسیده است.دامنه این آوازه‏گرى تا بدان حد بود که براى مدتها بسیارى از انقلابیون و مردم دوستان راستین و صدیق را در چهار گوشه جهان فریفت و آنان را به کژراهه کشانید.

ولى بتدریج، با تحکیم نظام شوروى، مستندترین و متقن‏ترین ادعانامه‏ها علیه آن از درون خود مارکسیسم و جامعه شوروى سر برافراشت.

تروتسکى، در پى اختلاف با استالین، که به تبعید و مرگ وى انجامید، اعلام داشت که دیکتاتورى پرولتاریا در شوروى استالینى به دیکتاتورى بر پرولتاریا تبدیل شده.وارثان تروتسکى، ایزاک دوبچرها و ارنست مندها از این دیدگاه به نقد نظام شوروى پرداختند.

پس از چندى مائوئیست‏ها، در رقابت ستیزه‏جویانه خود بر سر تصاحب مقام رهبرى«اردوگاه سوسیالیسم»از«احیاى سرمایه‏دارى»در شوروى سخن گفتند و نظام اجتماعى شوروى را نه سوسیالیسم، که«سرمایه‏دارى دولتى»نامیدند.مارکسیست‏هاى شوروى ستیز غرب، مانند سویزى و باران، کوشیدند ثابت کنند که نظام شوروى هیچ وجه اشتراکى با سوسیالیسم ندارد و همان سرمایه‏دارى است که با «استبداد»و«دولت سالارى»سنتى شرق!عجین شده و بدینسان به تبرئه مارکسیسم پرداختند.

انتشار اثر میلوان جیلاس یوگسلاو، سهم بزرگى، در افشاى ماهیت حاکمیت شوروى داشت.جیلاس در اثر خود به نام طبقه جدید نشان داد که، در شوروى و دیگر کشورهاى سوسیالیستى«طبقه جدیدى»سر افراشته و حاکمیت را خودکامانه در چنگ گرفته است. ولى جیلاس، اولا، از دیدگاه مارکسیستى به مسئله پرداخت و لذا از دیدن کنه حوادث عاجز ماند، ثانیا در اثر خود بیش از آن که به حقایق و نمودها بپردازد در تئورى‏سازى غرق شد، ثالثا، تأکید خود را بر جامعه یوگسلاوى متمرکز کرد که نمونه کلاسیک سوسیالیسم محسوب نمى‏شود.

به هر حال، على‏رغم کثرت نوشتار در این زمینه، چه از دیدگاه مارکسیستى و چه غیر مارکسیستى، هنوز براى پژوهشگر علاقمند به مسائل مارکسیسم و اتحاد شوروى، پرسش‏هایى باقى مى‏ماند.ویژگى اثر وسلنسکى در این است که به بسیارى از این پرسش‏ها پاسخ متقن مى‏دهد و بر مبناى داده‏هاى عینى، که خود در طول زندگى شاهد بوده، و نیز بر پایه آمارهاى مستند، ماهیت نهان نظام شوروى را از پرده استتار بیرون مى‏آورد، و سلنسکى، مانند سولژ نیتسین و برادران مدودف(روى و ژورس)از آن رو مى‏تواند واقعیت شوروى را، به دور از هرگونه پیشداورى و واقعگرایانه تصویر کند، که خود در جامعه شوروى زیسته و واقعیت آن را با گوشت و پوست لمس کرده است.به دیگر سخن، او مدعیى است که از«درون گود» با ما سخن مى‏گوید.

برجستگى اثر وسلنسکى در آن است که ریشه‏ها را نمایان مى‏سازد و ما را با سیر در شاخ و برگ‏ها به بیراهه نمى‏کشاند و على‏رغم تلاش مقدمه نویس مارکسیست کتاب، ژان الینشتین، در تبرئه مارکسیسم، و شاید هم على‏رغم تمایل خود نویسنده، نشان مى‏دهد که منشأ طبقه جدید حاکمه شوروى در نظام اجتماعى این کشور و در بنیاد ایدئولوژیک آن، یعنى ایدئولوژى مارکسیستى-لنینیستى است.

نومانکلاتورا را نویسنده به مفهوم طبقه حاکم شوروى، که ویژگى آن در دست داشتن مشاغل کلیدى کشور است، به کار مى‏برد.این طبقه‏اى است که بدان دلیل که قدرت را در دست دارد، از امتیازات اجتماعى انحصارى برخوردار است و بر جامعه ستم مى‏کند.

و سلطه استکبارى خود را بر همه شئون اجتماعى و مالکیت انحصارى خود را بر وسایل تولید، بلکه بر کل مواهب مادى جامعه شوروى، تأمین مى‏کند، بر خلاف بورژوازى که به دلیل مالکیت بر وسایل تولید بر قدرت دست یازى مى‏کند.

نویسنده در آغاز کتاب نطفه‏هاى طبقه نومانکلاتورا را در دوران پیش از«انقلاب اکتبر»در فعالیت گروه«انقلابیون حرفه‏اى»لنین، نشان مى‏دهد، و بر اساس تاریخ بلوشیسم و آثار لنین، ثابت مى‏کند که «انقلابى حرفه‏اى»طراز لنینى، فى نفسه و بالقوه، نطفه یک طبقه جدید سلطه‏گر بیگانه از جامعه و تولید را در خود مى‏پروراند:

«این سازمان انقلابیون حرفه‏اى به کدام طبقه از جامعه روس تعلق داشته است؟به هیچ یک، در بدو امر، لنین این سازمان را در وراى جامعه عصر خود قرار داد، به این معنى که باید سازمان اجتماعى مستقلى شود و از قوانین و مقررات خاص تبعیت کند.از این سازمان گروه بسیار فشرده‏اى تولد یافت که به هیچ طبقه‏اى تعلق نداشت.نقش این گروه در سیستم تولید اجتماعى عبارت بود از سرنگون ساختن سیستم تولید و نظم اجتماعى موجود، این گروه کوچک وظیفه دیگرى جز آن نمى‏شناخت.در سیستم تولید و در نظم اجتماعى موجود جایى برایش وجود نداشت.

برعکس، این گروه آینده مشخصى را دارا بود.زیرا اگر در انقلابى که تدارک مى‏دید پیروز مى‏شد، خودبخود به یک سازمان رهبرى حرفه‏اى تبدیل مى‏گردید.بدین طریق لنین نطفه طبقه جدید رهبران را پى‏ریزى کرد.»

(ص 51) گروه انقلابى حرفه‏اى لنینى، گروه توطئه‏گر سکتاریستى بود که در حیات اجتماعى روسیه حضور ناچیزى داشت.حزب بلشویک، طبق آمار منابع شوروى، در آستانه«انقلاب اکتبر»تنها 24 هزار عضو داشت و این در حالى بود که جمعیت آن روز روسیه 163 میلیون نفر بود!

این اقلیت ناچیز-که در انقلاب فوریه 1917 و سرنگونى تزاریسم هیچ نقشى نداشت و رهبر آن، لنین در روزهاى پیروزى انقلاب، در زوریخ لحظات سرشار از یأس و انزواى زندگى خود را مى‏گذرانید و از وضع داخلى کشور بیگانه بود 1 و تنها پس از وقوع انقلاب توسط رادک از آن ناباورانه خبردار شد، توانست با بهره‏گیرى از بحران اجتماعى کشور، وضعیت جنگى، تضادهاى میان احزاب سیاسى و عملیات توطئه‏گرانه امپریالیسم آلمان براى تجزیه و نابودسازى امپراتورى تزارى، قدرت را بسادگى به دست گیرد.انقلابى حرفه‏اى، لنین بناگاه خود را بر مسند قدرت یافت.

با پیروزى بلشویسم، هجوم فرصت‏طلبان به سوى حزب«حاکم»و«صاحب قدرت»آغاز شد.شمار اعضاى حزب(باز هم طبق آمار منابع شوروى)از 24 هزار به 350 هزار رسید!اینان چه کسانى هستند؟چه هدفى را از عضویت در حزب«حاکم»پى مى‏گیرند؟ خود لنین به این پرسشها پاسخ مى‏دهد.لنین، که زمانى سیاست جذب هر چه بیشتر«تکنوکراتهاى بورژوایى»را مطرح مى‏ساخت و آنها را دستمالى مى‏دانست که«انقلابیون پرولترى»کثافت‏هاى بورژوازى را به وسیله‏شان تمیز خواهند کرد، در زیر فشار توده انبوهى که صفوف حزب«حاکم»را انباشته و حتى جاى را بر انقلابیون حرفه‏اى تنگ ساخته‏اند، چنین ناله سر مى‏دهد:

«هجوم میهن پرستان سخیف، ناچیزها و ستمگران که در واقع همان کارمندان تمثیلى روس مى‏باشند، به روسیه واقعى، روسیه بزرگ! شکى نیست که کارگران سویتیک و شوروى شده که تعدادشان نسبتا کمتر از آنان است، در این اقیانوس آدم‏هاى پست و میهن‏پرست کور روسیه بزرگ مانند مگسى در کاسه شیر غرق خواهند شد»(لنین، کلیات، ج 36، ص 619)

اینان فرصت طلبانى هستند که براى خزیدن به سوى اهرم‏هاى قدرت، در برابر هر قدرتى صرفا به اعتبار«حاکم بودن»آن، خاضع و خاشعند، بوقلمون صفتانه رنگ عوض مى‏کنند تا بتوانند به هر بهایى موقعیت اجتماعى خود را بهبود بخشند.

انقلابى نمایان نوکیسه‏اى که پس از انقلاب مانند قارچ سمى از زمین مى‏رویند و به سوى اهرم‏هاى حکومتى سرزیر مى‏کنند و آن چنان مرزها را مخدوش مى‏سازند که شناخت حق از باطل دشوار و گاه غیر ممکن مى‏شود. تجربه انقلاب اسلامى ایران مى‏آموزد که تنها در یک انقلاب اصیل الهى-مردمى است که سدهاى معنوى و مادى ضرور براى مقابله با این فرصت طلبان فراهم مى‏آید.و تنها معیارهاى اصیل الهى است که مى‏تواند نقاب سالوس را از چهره این انقلابیون دروغین بدراند، زیرا ملاک اصلى ارزشمندى و ارتقاء«کادر»، ایمان و ایثار بیدریغ و فارغ از«من»و«من‏گرائى»ها است. در این آوردگاه است که مدعى لنگ، درمى‏ماند و عطاى‏ «قدرت را به لقایش مى‏بخشاید.ولى در انقلابهاى مارکسیستى، از آنجا که معیارها مادى است و تنها بر کارائى«فنى»و«تخصصى»استوار است، روند معکوسى جریان مى‏یابد.سیاست لنینى جذب «تکنوکرات‏هاى بورژوائى»به«حاکمیت تکنوکرات‏ها» مى‏انجامد:

«لنین و انقلابیون حرفه‏اى در حالى که کارگران را گول مى‏زدند و به آنها وعده دیکتاتورى پرولتاریا را مى‏دادند، خودشان بسرعت به طبقه جدید رهبران مبدل گردیدند. ولى بزودى رشته کار از دستشان خارج شد. بلشویک‏هاى دقایق اولیه، که بواسطه باقیمانده مختصر ایده‏الیسم و توهم خدمت به منافع طبقه کارگر ضعیف شده بودند، خود را ناتوان یافتند. آنان مى‏بایستى با نیروهاى جدید عارى از هرگونه ایده‏آلیسم، نیروئى که هدفى جز خزیدن در بستر قدرت ندارد، زورآزمایى کنند (ص 68-69)

چنین است ریشخند تاریخ!گفته معروف مارکس تحقق مى‏یابد:«از خلع ید کنندگان خلع ید مى‏شود»! انقلابیون حرفه‏اى لنین توسط تکنوکراتهاى انقلابى نمایى، که پیرامون استالین گرد آمده‏اند، از میدان بدر مى‏شوند، طبقه نومانکلاتو را شکل مى‏گیرد: «لنین انقلابى سازمان انقلابیون حرفه‏اى را ابداع نمود و استالین دستگاه نومانکلاتورا را اختراع کرد.ابداع لنین اهرمى شد که به وى اجازه داد روسیه را زیر و رو کند....اما اختراع استالین وسیله‏اى شد که وى را بر آن داشت تا روسیه را رهبرى کند....»(ص 69)

استالین و بورور کراسى‏اش نخستین وظیفه خود را تحکیم پایه‏هاى قدرت خود از طریق امحاء بقایاى انقلابیون حرفه‏اى طراز لنینى یافتند و به تصفیه همه جانبه‏اى در حزب دست زدند.از 24 رهبر بلشویک که«انقلاب اکتبر»را هدایت کردند، در پایان تصفیه‏هاى خونین استالین تنها یک نفر زنده بود:خود استالین 2 !

و سلنسکى این روند را چنین خلاصه مى‏کند:

«روند تولد جدید طبقه جدید مسلط در شوروى در 3 مرحله انجام گرفته است:اولین مرحله ایجاد سازمان انقلابیون حرفه‏اى، نطفه طبقه جدید است.دومین مرحله از به دست گرفتن قدرت در سال 1917 به وسیله این سازمان شروع مى‏شود که از رهبرى در دو سطح مختلف تشکیل شده است، یک سطح بالا مرکب از نگهبانان قدیمى لنینى و یک سطح پایین متشکل از نومانکلاتوراى استالینى، سومین مرحله تصفیه گارد قدیمى لنین به وسیله نومانکلاتورا است.(ص 80)

و سلنسکى بدرستى خاطر نشان مى‏سازد که این روند محتوم، ویژه روسیه نیست، بلکه از سرشت حزب مارکسیستى ناشى مى‏شود، که نطفه طبقه جدید را در بطن خود دارد، مارکسیسم در هر نقطه‏اى از جهان به قدرت رسد، لاجرم حاکمیت طبقه جدید را به ارمغان خواهد آورد، و نصیب آنانى که فریب شعار تهى و پوچ «حاکمیت کارگران»را مى‏خورند، سلطه دیکتاتورى خشن نومانکلاتورا خواهد شد.

ویژگى‏ها و شاخص‏هاى این طبقه جدید چیست؟ عوامل وحدت بخش آن، به مثابه یک طبقه اجتماعى، کدامند؟مکانیسم استثمار آن چگونه است؟آیا این طبقه جدید، آنچنان که مارکسیست‏هاى ضد شوروى براى تبرئه مارکسیسم عنوان مى‏کنند، تنها احیاء سرمایه‏دارى است و نومانکلاتورا همان بورژوازى است؟ یا نومانکلاتورا طبقه دیگرى است که به جامعه سوسیالیستى تعلق دارد؟توصیف‏هاى دقیق و مقنع و سلنسکى به این پرسشها پاسخ مى‏دهد:

«بر خلاف بورژوازى، علامت مشخصه اساسى نومانکلاتورا مالکیت خصوصى نیست. نومانکلاتورا که وارث انقلابیون حرفه‏اى است، طبقه متصرف و مالک به حساب نمى‏آید، بلکه طبقه مدیران است.اداره کردن و اعمال قدرت دو وظیفه اصلى نومانکلاتورا محسوب مى‏شود.

بنا بر نظریه مارکس، طبقات مسلط همیشه وظیفه اداره تولید اجتماعى را انجام مى‏دهند.

ولى اگر تفاوت اساسى بین نومانکلاتورا و بورژوازى را ندیده بگیریم مرتکب اشتباه محض شده‏ایم.بورژوازى رهبرى تولید اجتماعى را بدوا در زمینه اقتصادى و در زمینه تولید محصولات مادى اجرا مى‏کند، و اهمیت سیاسى‏اش بر این مبنا قرار دارد.تاریخ بورژوازى از امور صنفى شروع مى‏شود و به بازرگانى مى‏رسد، از فقدان حقوق براى طبقه محروم تا فتح قدرت.

داستان نومانکلاتورا چیز دیگرى است.از قبضه کردن قدرت حکومت تا تصرف قدرت در زمینه اقتصادى کشیده مى‏شود.نومانکلاتورا ابتدا رهبرى سیاسى جامعه را به دست مى‏آورد و از آن طریق آن را در زمینه اقتصادى اعمال مى‏کند وظیفه اصلیش رهبرى سیاسى است. مجموع قدرت سوسیالیستى در دست‏هاى او متمرکز شده است، تنها او مى‏تواند هرگونه تصمیم و تدابیر سیاسى را اتخاذ کند...

مهم‏ترین مسئله براى نومانکلاتورا مالکیت نیست، بلکه قدرت است.بورژوازى مخصوص طبقه مالکین است.و از این بابت است که طبقه رهبرى مى‏شود.بر عکس، نومانکلاتورا خود یک طبقه رهبرى است و از این رهگذر طبقه مالک مى‏شود.اشراف سرمایه‏دار کسى را در ثروت و دارایى خود سهیم نمى‏کنند، ولى در قدرت خود با سیاستمداران حرفه‏اى شریک مى‏شوند، بر خلاف آنان، نومانکلاتوریست‏ها از سهیم کردن دیگران در کوچکترین قسمت از قدرت سیاسى خویش بشدت دورى مى‏جویند.رئیس یک بخش از کمیته مرکزى هرگز از اینکه عضوى از آکادمى یا نویسنده‏اى، بیش از او پولى یا مالى به دست آورد، متأثر و ملول نمى‏شود، اما در عوض هرگز اجازه نمى‏دهد که آن یا این دستوراتش را اجرا نکند.»(ص 85-87)

طبقه حاکمه شوروى چه تعداد است و این صاحب امتیازان«خوشبخت»که نعم مادى جامعه بزرگ 260 میلیونى شوروى را به خود تخصیص داده‏اند، چند نفرند؟این، بدون تردید، یکى از مهمترین پرسشهایى است که براى هر علاقمند به مسائل مارکسیسم و شوروى مطرح است.

و سلنسکى بر اساس یک ارزیابى مقنع و بر پایه آمار نشان مى‏دهد که مجموعه نومانکلاتورا رقمى در حدود 750 هزار نفر را دربر مى‏گیرد، که با احتساب خانواده‏هاى این دیوانسالاران حاکم، مى‏توان رقم این طبقه را سه میلیون نفر دانست، 5/1 درصد جمعیت اتحاد شوروى!

«این 5/1 درصد خود را نیروى مدیریت و رهبرى کشور اعلام مى‏دارد و خود را «هوشمندى، افتخار و معرفت عصر ما»و «سازمان دهنده و الهام‏بخش تمامى پیروزیهاى خلق شوروى»مى‏داند.این 5/1 درصد جمعیت است که فرا راه جامعه را روشن مى‏سازد و بدون شرمسارى مذبوحانه، خود را سخنگوى جمعیتى معادل 260 میلیون انسان و حتى«تمامى انسانیت مترقى»معرفى مى‏کند(ص 109)

براى محقق ناآشنا، معمولا این تصور پیش مى‏آید که در اتحاد شوروى، حاکمیت از آن«حزب کمونیست»است.و این گروه 17 میلیونى بر جامعه، دیکتاتورى طراز مارکسیستى را اعمال مى‏کند و منظور از طبقه جدید همان حزب حاکم است.و سلنسکى این توهم را مى‏زداید و نشان مى‏دهد که اقلیت حاکم بر شوروى بسیار محدودتر از حزب است.حزب در واقع هاله‏اى است که نومانکلاتورا از طریق آن حاکمیت خود را بر جامعه اعمال مى‏کند و یا صفوف خالى خود را پر مى‏سازد.وسلنسکى رابطه نومانکلاتورا با حزب را به رابطه میان اس.اس‏ها با کاپوس‏ها 3 ، در اردوگاههاى کار نازى، تشبیه مى‏کند.

حتى بیان فشرده و تیتروارى از کلیه مسائل وسیع و گسترده مطروحه در کتاب ارزنده وسلنسکى، از حوصله این مقال خارج است.بطور خلاصه:پژوهشگر علاقمند به مسائل مارکسیسم و اتحاد شوروى در این کتاب، علیرغم نارسایى اندک ترجمه که قابل اغماض است، با یکى از بهترین تحلیل‏هایى که تا کنون درباره نظام حاکم بر شوروى نگاشته شده، آشنا خواهد شد.

سخن را با تصویر سمبلیکى که وسلنسکى از چهره نومانکلاتوریست شوروى ترسیم مى‏کند به پایان مى‏بریم:

«اینک اوست که در پشت میزش نشسته است و لباسى برازنده و نه خیلى مدرن بر تن دارد، ریش را به دقت تراشیده و سر را نه خیلى مدرن، اصلاح کرده است.به هیچوجه بى‏بندوبارى و ادعاى ظرافت بورژوازى به خود راه نمى‏دهد. همه چیز در همان حد«دیوانسالارى نیمه مدرن»است.سابق بر این، وى یاسلفش در سبک«نماینده پرولتاریا»آشکارا نامهذب، خشن و جدى خودنمایى مى‏کرد.بعدا در ظاهرى خاموش و عبوس، مانند توده‏اى از آهن سرد جلوه کرد، و امروز به پرچانگى مى‏پردازد. از سلامت شما مى‏پرسد و مهربانانه مى‏گوید: «چه فکر مى‏کنید، ایوان ایوانویچ، بهتر نیست اینطور عمل شود؟»به سبکى دیگر، ولى بر همان روال قدیم، همیشه فرمانى صادر مى‏کند.

فرمان دادن همان چیزى است که وى را خوشحال و مسرور مى‏کند....در قدرت تعصب دارد.ولى نه بدان معنا که در سایر مسائل بى تفاوت باشد.طبیعتا به هیچ وجه مرتاض نیست. انواع آشامیدنى‏هاى عالى، بخصوص کنیاک ارمنستان را دوست دارد.با لذت غذا مى‏خورد خاویار خیلى مورد پسند اوست، هم چنین ماهى استورژن و ماهى آزاد، و هر چیزى که در رستوران کرملین و دربار کمیته مرکزى پیدا شود به مشغولیات و سرگرمى‏هاى متداول محیط خویش مى‏پردازد.سابقا فوتبال و هاکى، دیروز صید ماهى، و امروز شکار، براى آپارتمان‏هاى جدیدش مبل‏هاى فنلاندى را سفارش مى‏دهد و کتابهایى را که در بازار پیدا نمى‏شود، به وسیله هیأت«کتاب»کمیته مرکزى خریدارى مى‏کند. البته کتب مورد توجه را...

ولى مسرت زندگى و هوس یگانه‏اش، نشستن پشت میز تحریر با تلفن حکومتى(ورتوشکا)در کنار دستش و مطمح نظر قرار دادن تصمیمات کمیته مرکزى است که قوانین فردا خواهند بود. کارى ندارد جز تصمیم‏گیرى حاکمانه درباره مقدرات نامعلوم و جملات تلفنى به این مضمون: «خوب فکر کنید، مع هذا به نظرم بهتر است این طور انجام دهید»و سپس در صندلى دسته‏دار و راحت بلمد و در اندیشه اجراى دستورش فرو رود.یا آن که در کنفرانسى که زیر دستانش، اعم از دانشمندان مشهور، هنرمندان نام‏آور یا نویسندگان، تدارک دیده‏اند، حضور یابد.در گوشه‏اى با فروتنى نشستن و نظاره کردن کسانى که در اجراى دستوراتش شتاب مى‏کنند، چقدر مطبوع است!

براى لذت بردن از چنین خشنودى و در حد اعلا، حاضر است از هر چیز، حتى مبل‏هاى فنلاندى یا کنیاک ارمنى بگذرد.خروشچف پس از بازنشستگى مى‏گفت که هر چیز، اغذیه لذیذ، زنان و حتى ودکا...دل آدم را مى‏زند، فقط یک چیز وجود دارد که هرگز انسان از آن سیر نمى‏شود و آن قدرت است.جیلاسى که شخصا این محیط را به خوبى شناخته بود، قدرت را اینطور تعریف مى‏کند:لذت لذات:»(ص 88- 89)

پانویسها:

(1).به اثر سولژ نیتسین به نام لنین در زوریخ مراجعه شود.

(2).نیکیتا خروشچف-سال‏هاى حاکمیت روى وژورس مدودف، ترجمه دکتر عنایت الله رضا، ص 311.

(3).کایوس‏ها، زندانیان خود فروخته و خائن در اردوگاههاى جنگى هیتلرى، که به وسیله آنها، اس.اس‏ها زندانیان را اداره مى‏کردند.